گفت‌وگوی «جوان» با اصغر بیاضی‌زاده پدر نخستین شهید روحانی مدافع حرم استان کرمان شهید سعید بیاضی‌زاده

بهترین گوهر زندگی‌ام را فدای راه اسلام کردم

■ صغری خیل فرهنگ

وقتی می‌خواستم مقدمه‌ای بر گفت‌وگویم با پدر اولین شهید مدافع حرم روحانی کرمان، شهید سعید بیاضی‌زاده بنویسم هیچ جمله و عباراتی را بهتر و زیباتر از دلنوشته حاج مهدی سلحشور مداح اهل بیت ندیدم. مهدی سلحشور از همراهی و دیدار با این شهید بزرگوار می‌نویسد: «باز هم قصه پرواز و رهایی از قفس آسمانی شدن عده‌ای و زمین‌گیر شدن عده‌ای دیگر. آنان که دل به این دنیای فانی نبستند و تنها به شوق پرواز، این چند روزه را طاقت آوردند. مرغان باغ ملکوتی که هیچ‌گاه راضی به زندگی در قفس تنگ دنیا نشدند و برای رهایی از زندان تن آرام و قرار نداشتند والحق والانصاف سعید از آن دسته بچه‌ها بود. اولین باری که سعید را در سوریه دیدم به دلم برات شد چند روزی بیشتر مهمان ما نیست... طوری از شهادت صحبت می‌کرد که یک عاشق از گمشده دیرینش صحبت می‌کند. سعید جان! ظاهر آرام و متینت و خوش خلقی و تبسم زیبای همیشگی‌ات، هیچ‌گاه نتوانست درون متلاطم و بی‌قرارت را پنهان کند و چه زود به آرزویت رسیدی. هنیئاً لک...» سعید بیاضی زاده ۲۲ سال بیشتر نداشت که داوطلبانه به صفوف مدافعان حرم بانوی مقاومت حضرت زینب کبری (س) در سوریه پیوست و در منطقه «حماه» به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی ما با اصغر بیاضی‌زاده، پدر شهید سعید بیاضی‌زاده است.

گویا خود شما هم از رزمندگان دفاع مقدس بودید؟

من متولد ۱۳۴۷ هستم. اهل کرمان و اگر خدا قبول کند از جانبازان جنگ تحمیلی هستم. زمان انقلاب سن و سال کمی داشتم اما پدرم با توجه به فعالیت‌هایی که داشت و به خاطر درگیری اهالی با رئیس پاسگاه و کشته شدن تعدادی از مردم، دستگیر و با انتقال به زندان‌های ساواک، به اعدام محکوم می‌شود. اما با پیروزی انقلاب عفو می‌خورد و آزاد می‌شود. بعد از پیروزی انقلاب همچنان در خط امام بودیم. خیلی از اعضای خانواده ما به جبهه رفتند. برادرم اکبر بیاضی‌زاده در سال ۱۳۶۱ طی عملیات رمضان به شهادت رسید و برادرزاده‌ام شهید غلامرضا بیاضی زاده در آزادسازی مهران و در جریان کربلای یک آسمانی شد. خود من هم جانباز شدم. شغلم هم آزاد است و کارگر روزمزد هستم.

شما چند فرزند دارید؟

من چهار فرزند دارم که سعید فرزندم سوم خانه و متولد ۱۳۷۳ بود که در دفاع از عقیله بنی هاشم در سن ۲۲ سالگی به شهادت رسید.

کمی از شهید برایمان بگویید، چطور شد لباس مقدس روحانیت را به تن کرد؟

سعید دوران ابتدایی را در روستای حجت آباد و دوران راهنمایی را در شهرستان انار در مدرسه شهید دستغیب سپری کرد و بعد از اتمام مقطع راهنمایی با توجه به علقه‌اش به روحانیت به حوزه علمیه رفت. از همان دوران کودکی علاقه زیادی به احکام و امور دینی داشت. زیارت عاشورا را حفظ کرده بود و همیشه در کنار مادرش که قالی می‌بافت، می‌نشست و می‌گفت امروز باید این دعا یا این نماز را بخوانیم. سعیدم اهل مسجد و نماز بود و رابطه خوبی با روحانیون مسجد داشت. مادرش خیلی دوست داشت ایشان لباس پیامبر را به تن کند. در نهایت سعید یک روز از مسجد به خانه آمد و به مادرش گفت من دوست دارم آرزوی شما را بر آورده کنم، می‌خواهم روحانی شوم. بچه‌ها همیشه به اختیار خودشان رفتار می‌کردند. نمی‌خواستیم راه و مسیری که انتخاب می‌کنند به زور و جبر باشد. می‌خواستیم با تمایل خودشان راه صحیحشان را انتخاب کنند که شکر خدا سعید بهترین راه‌ها را انتخاب کرد.

پس با علاقه و انتخاب شخصی‌اش لباس روحانیت را به تن کرد؟

بله، سعید رفت و در همه امتحانات و مراحل حوزه پذیرفته شد. فعالیت‌های خوبی هم داشت. همواره در اردوهای جهادی و راهیان نور شرکت می‌کرد. خوب به یاد دارم وقتی از راهیان نور بازگشت بسیار تغییر کرده بود و برای ما مدام از شهدا و شهادت صحبت می‌کرد. گویی نگاه و باب جدیدی در زندگی‌اش باز شده بود.

چه زمانی به خیل مدافعان حرم پیوست؟ شما از رفتنش خبر داشتید؟

سال ۱۳۹۴ به من گفت که می‌خواهد به سامرا برود. آن زمان آنجا درگیری بود و پسرم هم می‌خواست به مدافعان حرم کمک کند. به من گفت فعلا به مادرم حرفی نزن بعد که من راهی شدم به ایشان اطلاع بده. نگران بود نکند مادرش اجازه ندهد. ماه مبارک رمضان بود که به عراق رفت. وقتی از عراق بازگشت به ما گفت می‌خواهد برای بحث دفاع از اسلام به سوریه برود. برای اینکه دل مادرش را همراه کند و اذن رفتن بگیرد با روایات، احادیث و خواندن آیات قرآن از جهاد و لزوم حضور و دفاع از اسلام سخن به میان می‌آورد. مادرش هم راضی شد و سرانجام سعید در اول ماه رمضان سال ۱۳۹۵ راهی مأموریت سوریه شد. بعد از مدتی به ایران بازگشت و با هم به مشهد رفتیم. آنجا خیلی از شهادت برایمان صحبت می‌کرد. وقتی مادرش می‌پرسید چرا این حرف‌ها را می‌زنی می‌گفت می‌خواهم آماده‌تان کنم! کمی بعد از حضور در اردوهای جهادی در مناطق محروم و سفر به کربلا مجدد راهی سوریه شد.

به نظر شما چه انگیزه‌هایی جوانی مثل سعید را به جبهه مقاومت اسلامی کشاند. گفتید که ایشان عضو گروه‌های جهادی هم بود و به نظر می‌رسد می‌توانست خودش را به حضور در همین اردوها راضی کند.

این سؤال را می‌توانم از زبان خودش پاسخ دهم. به گفته خود سعید هر کسی وظیفه‌ای دارد. امروز گویی امام حسین(ع) در حال جنگ است و حضرت زینب(س) در خطر است. به نظر شما چه باید کرد؟ شما باید پاسخ در خور بدهید، باید جوانتان را راهی کنید یا خیر؟! فردای قیامت اگر حضرت فاطمه(س) را دیدید چه پاسخی برای ایشان دارید؟ می‌خواهید بگویید جوانی داشتم که برای دفاع از فرزندتان راهی‌اش نکردم. همه این صحبت‌ها ما را در اینکه سعید به تکلیف خود عمل می‌کند امیدوار می‌کرد. ما افتخار می‌کردیم فرزندی داریم که برای دفاع از حریم حضرت زینب(س) سهمی دارد.

نگران شهادت، اسارت یا جانبازی‌اش نشدید؟

ما شرایط موجود در عراق و سوریه را به خوبی می‌دانستیم. همه احتمالات را هم در نظر گرفتیم اما سعید خودش باید راهش را انتخاب می‌کرد و مسیری را هم که سعید در آن قرار گرفته بود تکلیف شرعی بود. سعید ۱۱ محرم سال ۱۳۹۵ تماس گرفت و با من و مادرش صحبت کرد و بعد در عصر همان روز یعنی ۲۲ مهر ۹۵ به شهادت رسید. ما باور نمی‌کردیم، چراکه با او به تازگی صحبت کرده بودیم اما گویی خبر شهادتش صحت داشت.

آقای بیاضی زاده شما جانباز دفاع مقدس هستید، به نظر شما چقدر شباهت بین رزمندگان دیروز و امروز دیده می‌شود؟

امروز در دفاع از اهل بیت همت امثال سعیدها از جوانان دوران دفاع مقدس بیشتر است. آن روزها ما برای دفاع از کشورمان رفتیم و جنگ در خانه خودمان بود اما امروز این مدافعان حرم برای دفاع از اسلام و اهل بیت به کشورهای دیگر می‌روند. امروز شرایط رفتن و جهاد با آن دوران فرق دارد. امروز همه نگاه‌ها یک سو نیست. برخی از چرایی حضور می‌گویند و برخی دیگر زبان به طعنه و کنایه باز کرده‌اند و اصل دفاع از اسلام را زیر سؤال برده‌اند. به نظر من اراده این جوانان که در این دوران راهی می‌شوند بسیار بالاتر و جهادشان عظیم‌تر است. اما شباهت‌های زیادی بین این جوانان و جوانان دیروز جنگ تحمیلی دیده می‌شود. اینها مرگ با افتخار و شهادت را به زندگی با ذلت ترجیح دادند. شباهت دیگر رزمندگان دیروز و امروز اطاعت از ولایت امام زمان و نایب برحق ایشان بود. آنها بر بحث ولایت فقیه و پشتیبانی از آن تأکید داشتند.

برای شما که با نان کارگری فرزندتان را بزرگ کرده بودید سخت نبود از همه داشته و از تعلق خاطرتان بگذرید؟

من اگر شرایطی برایم در زندگی پیش می‌آمد و پول نان هم نداشتم سعید را راهی می‌کردم که به آنچه می‌خواهد برسد اما امروز که موضوع دفاع از حرم پیش آمده، بهترین هدیه‌ام را تقدیم اسلام کردم. وقتی حضرت زهرا (س) می‌خواست هدیه‌ای به کسی بدهد بهترینش را می‌داد. برای همین من و مادر سعید هم بهترین هدیه‌مان را که سعید بود تقدیمشان کردیم. سعید بهترین گوهر زندگی‌ام بود که در راه اسلام هدیه کردم. پسرم می‌گفت آنجا خطر وجود دارد وقتی از این خیابان به خیابان دیگر می‌رویم معلوم نیست به دست داعشی‌ها بیفتیم یا نه. ما همه این خطرات را به جان خریدیم و سعید را راهی کردیم. خودش هم پیش‌تر ما را آماده پذیرفتن این شرایط کرده بود. خصوصاً مادرش را. من زمان جنگ را درک کرده بودم و تا حدودی با شرایط جهاد و جبهه آشنا بودم. می‌دانستم که سعید آرزوی شهادت دارد. مستقیم به ما حرفی نمی‌زد اما مثال‌ها و روایاتش از شهادت ما را به این نتیجه می‌رساند که او عاشق شهادت است. به طور مثال می‌گفت وقتی انسان شهید می‌شود خونش بر زمین ریخته نمی‌شود خونش دریایی عظیم می‌شود که به جامعه تزریق می‌گردد و جامعه اسلامی جانی دوباره می‌گیرد. این یعنی اینکه خون شهید هدر نمی‌رود.

به نظر شما روحیه‌ای که شهید را به جبهه مقاومت اسلامی کشاند، چقدر متأثر از گذشته شما به عنوان یک رزمنده دفاع مقدس بود؟

وقتی پسرم به راهیان نور رفته بود از شلمچه با من تماس می‌گرفت و از نحوه شهادت برادرزاده و برادرم سؤال می‌پرسید. از مناطق عملیاتی و از عملیات دوران جنگ اطلاعات می‌گرفت. خودش راوی راهیان نور بود. برای همین کتاب‌های زیادی را در این زمینه مطالعه کرده بود. سعید از سن ۱۱ سالگی به خاطر تحصیل و حوزه از پیش ما رفت. وقتی به مناطق محروم می‌رفت برای آنها یادواره شهدا می‌گرفت. همیشه هم سعی بر این داشت که شهدا و راه و رسم زندگی‌شان را الگوی خود قرار دهد. ارادت خاصی به سید اهل قلم شهید مرتضی آوینی داشت و از ایشان خیلی حرف می‌زد. سعید علاقه خاصی به رزمندگان و شهدای لشکر فاطمیون داشت. بعد از شهادتش همرزمانش از او بسیار برایمان گفتند، از اینکه ایشان استاد اخلاق بوده و همواره در کنار رزمندگان فاطمیون حضور داشته صحبت کردند.

گویا شهید بیاضی‌زاده با بچه‌های لشکر فاطمیون هم ارتباط داشتند؟

سعید می‌گفت بچه‌های فاطمیون خیلی مظلوم هستند. در جنگ با دشمن واقعاً مردانه می‌جنگند و از صمیم قلب برای خانم زینب(س) جانفشانی می‌کنند و سختی زیادی می‌کشند. در نهایت هم برات شهادت را از شهدای فاطمیون گرفت. پسرم زمان همراهی با یکی از شهدای فاطمیون از حرم تا بهشت معصومه(س) دست در دست شهید فاطمیون گذاشته و از آن شهید خواسته بود تا نزد مادرش حضرت زهرا(س) شفاعت کند تا خدا صبری زینبی به مادرش دهد تا او برای گرفتن انتقام خون شهدای مدافع حرم به میدان برود.

شما سال‌ها پیش رزمنده جنگ تحمیلی بودید اما سعید خیلی بعدتر از شما رزمنده شد و به شهادت رسید، چه رازی او را اینگونه از شما جلو انداخت؟

من ۲۳ ماه در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشتم و به یقین رسیده‌ام که شهادت لیاقت می‌خواهد. هر کسی که می‌خواهد شهید شود، اگر به آن درجه که باید نرسد، شهید نمی‌شود. به نظر من راه در دست خود انسان است. آنطور که سعید می‌خواست شهید شود، من نخواستم. من ماندم و امروز سعید شهید مدافع حرم شد.

وادی کتاب

درباره کتابی که رهبر انقلاب خواندنش را در نوروز توصیه کردند

کتابی که یک غزل به تمام معناست

■ احمد محمدتبریزی

علی خوش لفظ راوی کتاب «وقتی مهتاب گم شد» در نقل‌قولی از رهبر انقلاب که در دیدارشان با جمعی از نویسندگان دفاع مقدس داشتند، می‌گوید: «آقا گفتند ما یک قفسه کتاب داریم در کنار اتاق خودمان که در آن چند صد جلد کتاب وجود دارد، من بعضی وقت‌ها آنقدر مشغله‌ام زیاد است که رویم را از کتاب‌ها برمی‌گردانم تا آنها را نبینم و به کارهای اجرایی برسم. چند هفته قبل به صورت اتفاقی کتاب شما را دیدم و آن را خواندم.»

به گزارش «جوان» کتاب «وقتی مهتاب گم شد» یکی از تازه‌ترین آثار خاطره‌نگاری در حوزه دفاع مقدس است که با استقبال و اقبال زیادی بین مخاطبان عام و خاص ادبیات مواجه شده است. این کتاب قبل از آنکه شرح زندگی رزمنده همدانی، علی خوش‌لفظ باشد روایتی عینی از یک واقعه تاریخی است که موجب شد سرنوشت خیل وسیعی از مردمان ایران تغییر کند. کتاب بیانگر شرح تغییر و دگرگونی جوانان و نوجوانان یک شهر به واسطه انقلاب اسلامی است. تحولی که معطوف به یک یا چند شخص نبود بلکه با دربرگرفتن طیف وسیعی از مردم به امری همه گیر تبدیل شد.

«وقتی مهتاب گم شد» زندگی یک انسان عادی را روایت می‌کند. فردی که با وقوع انقلاب، دچار یک تحول درونی می‌گردد و به یکباره راهی جبهه می‌شود. با ورود به

جبهه است که علی خوش لفظ نوجوان به دلیل شجاعت و جسارتش مشهور می‌شود و نامش بر سر زبان‌ها می‌افتد تا در ۱۶ سالگی نیروی اطلاعات عملیات حاج احمد متوسلیان شود. با مطالعه کتاب درمی‌یابیم وقوع انقلاب اسلامی سبب شد افرادی چون خوش‌لفظ که تعدادشان هم کم نبود به ناگاه از خواب بیدار شوند و زندگی‌شان را به سوی هدفی والاتر و بالاتر پیوند بزنند. به نوعی می‌توان «وقتی مهتاب گم شد» را شرح‌حال انقلاب درونی مردمی دانست که روزهای مبارزات انقلابی را درک کردند و با غرق شدن در آن به استحاله‌ای شخصی دست یافتند.

«وقتی مهتاب گم شد» را می‌توان شرح عملی یک حرکت عارفانه دانست. در جایی از کتاب خوش لفظ از رفیق و مرادش شهید چیت سازیان درس می‌گیرد که برای عبور از سیم‌خاردارهای دشمن باید از سیم‌خاردارهای نفس خود عبور کند و راه صبر و گمنامی را در پیش گیرد و همین صبر بر مصائب و آلام است که باعث شد رهبر انقلاب او را شهید زنده خطاب کنند.

یکی از جذاب‌ترین ویژگی‌های کتاب، رعایت صداقت در تمام لحظات و اتفاقات است. راوی و نویسنده کتاب هیچ ابایی از گفتن حقیقت ندارند. حقیقتی که با زبانی مردانه و از زاویه دید یک جوان مبارز و شجاع بیان می‌شود و ممکن است حتی در مواردی تلخ باشد و به مذاق خواننده خوش نیاید، اما در نهایت خواننده مطمئن است که کتاب به تخیل و اغراق گرفتار نشده است. روایتی که هرچه به انتهای کتاب نزدیک می‌شویم، شورانگیزتر و حماسی‌تر می‌شود اما همچنان واقعی و صادق است.

رهبر انقلاب در تقریظ‌شان بر این کتاب، می‌نویسند: «بچه‌های همدان؛ بچه‌های صفا و عشق و اخلاص؛ مردان بزرگ و بی‌ادعا؛ یاران حسین (ع)؛ یاوران دین خدا. و آنگاه مادران؛ مردآفرینان شجاع و صبور... و آنگاه فضای معنویت و معرفت؛ دل‌های روشن، همت‌ها و عزم‌های راسخ؛ بصیرت‌ها و دیدهای ماورائی. اینها و بسی جویبارهای شیرین و خوشگوار دیگر از سرچشمه این روایت صادقانه و نگارش استادانه، کام دل مشتاق را غرق لذت می‌کند و آتش شوق را در آن سرکش‌تر می‌سازد. راوی، خود یک شهید زنده است. تنِ به شدت آزرده او نتوانسته از سرزندگی و بیداری دل او بکاهد، و الحمدلله ربّ العالمین. نویسنده نیز خود از خیل همین دلدادگان و تجربه‌دیدگان است. بر او و بر همه آنان گوارا باد فیض رضای الهی؛ ان‌شاءالله. درباره نگارش این کتاب، آنچه نوشتم کم است؛ لطف این نگارش بیش از اینهاست. مقدمه کتاب یک غزل به تمام معنی است.»

حمید حسام، که از ایثارگران و رزمندگان استان همدان است، به زیبایی و هنرمندی تمام توانسته خاطرات پرفراز و نشیب زندگی علی خوش لفظ را در نهایت صداقت و شیوایی به رشته تحریر درآورد و بر جذابیت روایت‌های گفته شده بیفزاید. خاطراتی که در دل جنگ اتفاق می‌افتد اما سرشار از احساس است. احساس جوانی که برادرانش را از دست می‌دهد اما همچنان خود را مکلف به انجام وظیفه دفاع از کشور و انقلاب می‌داند و در این راه هرچه پیش می‌رود بیشتر به انقطاع از خود و دنیای مادی می‌رسد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۶۱

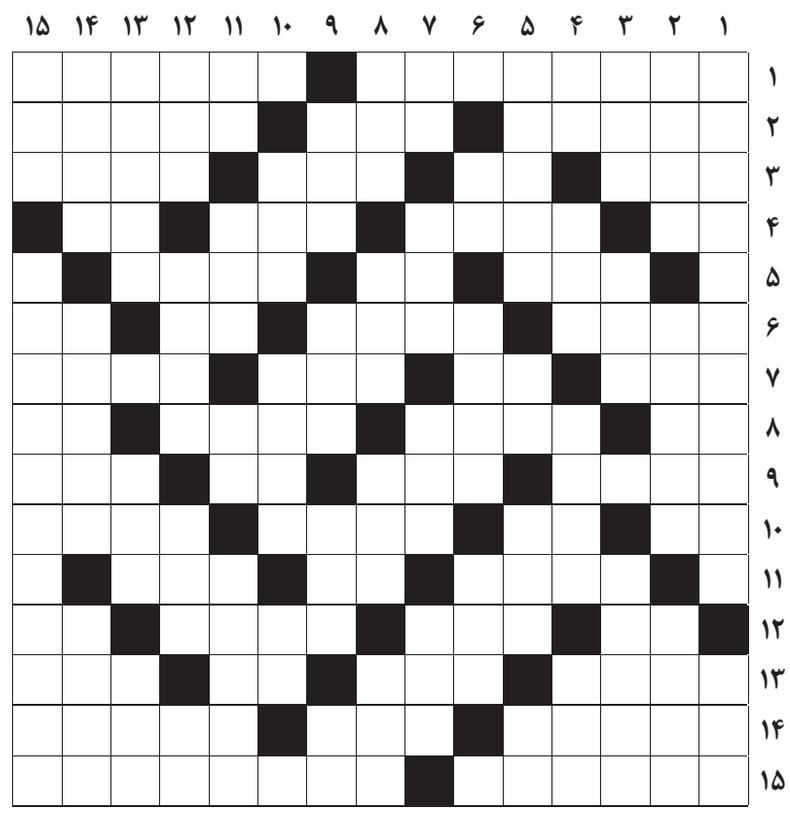

از راست به چپ

■ ۱- از اماکن باستانی و زیبای شهر کلیبر - ریحان ■ ۲- کتاب شیخ صدوق - آلودگی - نامه الکترونیکی ■ ۳- تلفظ حرف «ض» - سرای مهر - مزاحم پیگیر - پشیمانی ■ ۴- وسیله ولخرجی در سرزمین آفتاب تابان - چهارچوب - سختی و عذاب - طریق کوتاه ■ ۵- شیرینی چای - بخار دهان - داور؛ فرمانروا ■ ۶- نباید گلوگیر باشد - مرحله‌ای از یک مسابقه - رمق آخر - علامت جمع ■ ۷- گرم و سوزان - مادر لر - زمزمه گوش نواز معلم - آگهی تبلیغاتی ■ ۸- برجستگی لاستیک - برج فرانسه - روده ها - از اقمار مشتری ■ ۹- بندری در جنوب - جنگ‌افزار ورزشی - اسم آذری - از قله‌های زاگرس ■ ۱۰- پسوند خریدار - راندن مزاحم - شماره خانه - گروگذار ■ ۱۱- پراکندگی - سطح دست - نام زرتشت ■ ۱۲- حرف همراهی عرب - مخزن سوخت خودرو - استخوان مچ پا - آش ■ ۱۳- زبان کوچک ته حلق - زیانکاری - ماه سرد - مهاجم رئال مادرید ■ ۱۴- میمون غول پیکر - صدای کافی - قدرتمند ■ ۱۵- آزادشده انرژی به صورت ناگهانی و شدید - نماینده دولت در رأس یک استان

از بالا به پایین

■ ۱- از صفات خدا به معنی برآورنده نیازها - میلیون در صنعت برق ■ ۲- دریاچه‌ای در سوییس - از سلسله‌های پادشاهی ایران - رنگارنگ ■ ۳- قوم حضرت هود - ماه - گویند آمد نیامد دارد ■ ۴- دانه خوشبو - مظهر چسبندگی - دورگه - جدول محاسبات نجومی ■ ۵- ظلم و ستم - ویتامین نور خورشید - کتاب‌ها - حرف نفی عرب ■ ۶- دشمن سخت - مهربانی - از درختان کویری ■ ۷- مخترع تلفن - آزاد - ضربه ای در تنیس - خودپسندی ■ ۸- دهل - عدد مجهول سه تا نه - محافظ چشم - سوره زنان ■ ۹- میوه - زنگ گردن چهارپا - محل تلاقی زمین و آسمان - برگ برنده ■ ۱۰- گناه؛ پهلو و طرف انسان - ماهی فروش - دوستی ■ ۱۱- حرف انتخاب - نیروی حیات - شمردن - نام حاجیان، هنرپیشه سیما و سینما ■ ۱۲- سلاح صبور - مبارزه با حریف خیالی در کاراته - حسادت - درخت زبان گنجشک ■ ۱۳- پشت سر هم - نوبت بازی شطرنج - حرکت هوا ■ ۱۴- نظر و عقیده - خرج - بصیر ■ ۱۵- خوش و زیبا - پیشرو قافله

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
			۱					
۶			۷	۲		۵	۱	۹
۱	۲				۹			
	۵						۳	۶
			۸		۶		۹	
۵		۸						
						۴		۳
			۹	۱	۷			

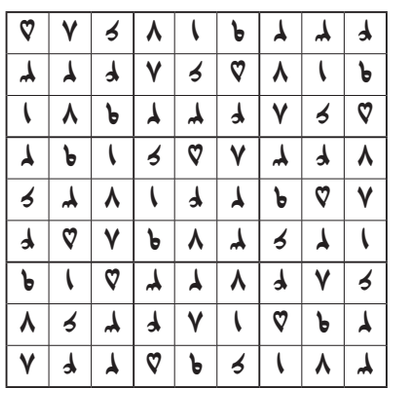

جدول کلمات متقاطع
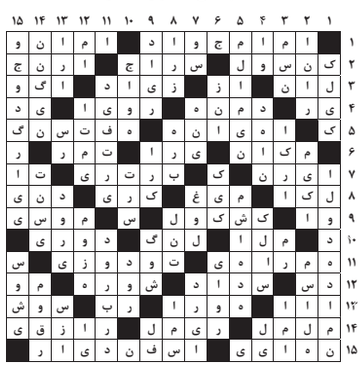
پاسخ جدول شماره ۵۰۶۰